

تأثیر رابطه رشوه و هدیه در حکم اخذ هدیه توسط قاضی در فقه مذاهب اسلامی

عابدین مؤمنی،^۱ علی شیعیه علی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲)

چکیده

از دیرباز میان فقهای مذاهب اسلامی در مورد حکم اخذ هدیه از سوی قاضی از متخاصمین و یا دیگری بحث و نزاع وجود داشته است و اکثر ایشان نیز در این مورد حکم بر حرمت اخذ چنین هدایایی به صورت مطلق برای قاضی صادر کرده‌اند. شاید مهم‌ترین دلیل مورد استناد ایشان نیز این باشد که هدیه قاضی در واقع نوعی رشوه برای وی به‌شمار می‌رود و به همین دلیل باید مشمول حکم حرمت رشوه باشد. در نقطه مقابل اما برخی فقها میان رشوه و هدیه تباین قائل هستند و این دو را موضوعاً متمایز از هم می‌دانند و لذا اخذ هدیه برای قاضی را جایز می‌دانند. در واقع سبب اصلی اختلاف نظر ایشان نسبت به حکم اخذ هدیه برای قاضی همین رابطه آن با رشوه است. موضوع این مقاله نیز بررسی این رابطه و تأثیر آن در حکم اخذ هدیه از سوی قاضی از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی است؛ بدین معنا که آیا حکم حرمت رشوه به هدیه نیز سرایت می‌کند؟ و نتیجه نیز آن شده است که رابطه این دو از نوع عموم و خصوص من وجه است و هدیه الزاماً همیشه رشوه نیست و اما برخی اقسام آن تحت شرایط خاص رشوه به‌شمار می‌رود و مشمول حکم حرمت آن است.

کلیدواژه‌ها: هدیه، رشوه، قاضی، متخاصمین، فقه مذاهب اسلامی.

۱. دانشیار دانشگاه تهران / m.moumeni@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیروان (نویسنده مسئول) / shiaali@mshdiau.ac.ir

طرح مسئله

میان فقها در مورد حکم هدیه (اعطاء و اخذ آن) برای قاضی اختلاف نظر نسبتاً زیادی وجود دارد و اقوال ایشان در این بحث تفاوت‌های زیادی با هم دارند. نکته جالب توجه در اینجا آن است که درباره حکم اخذ هدیه از سوی قاضی حتی میان فقهای هر مذهب هم اختلافات بعضاً اساسی به چشم می‌خورد. با این حال نکته جالب توجه در این اینجا آن است که این اختلاف ناشی از چیست؟

شاید بتوان گفت سبب اصلی این اختلاف در رابطه میان رشوه و هدیه باشد؛ با این توضیح که:

با توجه به اجماعی که میان فقهای مذاهب اسلامی بر حرمت رشوه وجود دارد و این اجماع نیز خود ناشی از ادله قطعی و محکمی است که بر این حرمت یافت می‌شود، بالتبع می‌توان گفت هیچ شکی در حرام بودن اخذ رشوه از سوی قاضی وجود ندارد. حال در بحث از حکم اخذ هدیه از سوی قاضی (از متخاصمین یا حتی افرادی دیگر که نزد وی دعوایی ندارند)، برگشت مسئله به این است که رابطه میان این‌گونه هدایا که بسیار نیز اتفاق می‌افتد، با رشوه چیست؟ آیا این هدایا برای قاضی در واقع نوعی رشوه هستند و همان حکم حرمت رشوه بر آنها جاری و ساری است و رابطه این دو از جنس تساوی است؟ و یا میان این دو نوعی تباین وجود دارد و طبیعتاً هر یک حکمی متفاوت از دیگری دارد؟

بسیار رخ می‌دهد که یکی از متخاصمین مستقیماً با قاضی سخن از رشوه نمی‌کند و بلکه مالی را تحت عناوین دیگری همچون محاببات و یا هدیه به وی می‌دهد و حتی شاید خواسته واقعی خود مبنی بر تغییر حکم او به سود خویش را نیز مطرح نکند و اما هدفش این باشد که وی را متمایل به خویش کند و با ایجاد محبت و یا مدیون کردنش به خود، در حکم او تأثیر بگذارد. حال ممکن است چنین برداشت شود که هرگونه هدیه‌ای که به قاضی داده می‌شود حتماً رشوه است و غیر از رشوه نمی‌تواند به قصد دیگری اعطا شود و در نتیجه این دو موضوعاً یک چیز هستند و لذا هدیه نیز مشمول ادله حرمت رشوه به‌شمار می‌رود.

به هر ترتیب تشخیص این رابطه، عامل تعیین‌کننده در شناسایی حکم اخذ هدیه برای قاضی است.

مفهوم شناسی رشوه و هدیه

در بحث از شناسایی رابطه میان رشوه و هدیه ابتدا باید معنای رشوه و هدیه روشن گردد. شاید یکی از بهترین تعریفی که لغویون از رشوه ارائه کرده‌اند این باشد: «هی ما يعطيه الشخص للحاکم أو غیره لیحکم له أو یحمله علی ما یرید» (فیومی، بی تا، ۲/۲۲۸). ایشان در بیان مفهوم افراد سهیم در رشوه نیز چنین آورده‌اند: «الراشی: من يعطى الذی یعینه علی الباطل. المرثشی: الآخذ. و الرأش: الذی یسعی بینهما» (ابن اثیر، بی تا، ۲/۲۲۶). فقهای مذاهب اسلامی نیز رشوه را چنین تعریف نموده‌اند و البته بر اساس همین تعاریف است که می‌توان برای معنای رشوه چند احتمال را مطرح کرد:

۱. برخی ادعا کرده‌اند رشوه مالی است که به قاضی داده می‌شود تا وی به نفع دهنده مال حکم کند؛ به حق باشد یا به ناحق. یعنی در واقع رشوه معنایی مطلق دارد و هم شامل حکم به حق می‌شود و هم شامل حکم به باطل (عاملی، ۱۴۱۹ق، ۸/۱۵۹؛ خویی، بی تا، ۱/۲۶۲؛ نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۷/۷۱). در این صورت هیچ تفاوتی هم ندارد که آیا اخذ رشوه بر قاضی اثر بگذارد یا خیر و در هر صورت مال اخذشده عنوان رشوه را بر خود می‌گیرد. در واقع بنا بر این قول صرف قصد و غرض معطی مال در تعیین ماهیت آن اثرگذار است و اگر آن را به نیت حکم به سود خود بدهد، عنوان رشوه پیدا می‌کند و عامل دیگری در این مورد تأثیر ندارد.

این دسته از فقها استدلالاتی نیز در این زمینه دارند و در واقع دلایل چنین تعبیر و تفسیری از قول خود را این طور می‌آورند:

الف- عرف: اصلاً برداشت عرف هم از رشوه دقیقاً همین است و در واقع عرف دقتی که بعضاً در این زمینه صورت می‌گردد را لحاظ نمی‌کند و حتی مواردی که قاضی پس از اخذ مال، حکم بر حق هم می‌کند، باز هم مال اخذشده را رشوه محسوب می‌کند (خویی، بی تا، ۱/۲۶۲).

مقصود از این مورد آن است که از نظر عرف، میان این دو مورد (یعنی هدیه‌ای که قاضی می‌گیرد و همین طور رشوه) قائل نیست؛ بدین معنا که برداشت عرف در این باب آن است که قاضی مالی دریافت می‌کند و سپس اقدام به قضاء میان متخاصمین می‌کند و فرقی هم نیست که دهنده مال آن را با چه نیت و قصدی به وی داده است و آیا صرفاً به وی هدیه داده یا آن را به نیت رشوه داده است. لذاست که فرقی میان هدیه و رشوه قاضی

وجود ندارد چون به هر صورت حتی اگر مال را به نیت هدیه هم داده باشد، باز هم اثر آن از نظر عرف همان اثری است که رشوه دارد و عبارت است از: اعطای مال به قاضی برای اثرگذاری در حکم وی به سود خویش.

ب- صحیحہ محمد بن مسلم:

«قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يرشو الرجل الرشوه على أن يتحول من منزله فيسكنه. قال: لا بأس به: از امام صادق عليه السلام درباره مردی پرسیدم که به دیگری رشوه می-دهد تا از خانه اش بیرون رود تا در آن ساکن شود. فرمود: منعی نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۷۸/۱۷).

ملاحظه می‌گردد که در این روایت رشوه برای حق داده شده است و اما باز توسط سائل برای این مال لفظ رشوه استفاده گردیده است و امام عليه السلام هم متعرض نگردیده‌اند؛ انگار که از نظر ایشان استعمال این لفظ برای چنین مالی بلاشکال است. در ضمن روشن است که اصل در استعمال الفاظ اگر ندانیم استعمال در غیر آن رخ داده است، بر اساس اصاله الحقیقه استعمال حقیقی است و در واقع استعمال از لفظ رشوه در این روایت به خاطر عدم وجود قرینه‌ای استعمال حقیقی و در معنای حقیقی خود است.

۲. از برخی دیگر از فقها (از اهل سنت و به‌ویژه حنابله و حنفیه) نیز نقل شده که رشوه عبارت است از مال بذل شده به قاضی به شرط حکم به باطل یا خودداری از حکم به حق (بهوتی، بی تا، ۱۰۰/۶). در این صورت رشوه به معنای مالی می‌شود که در ازاء حکم به باطل پرداخت می‌شود و در واقع اطلاق رشوه بر آن منوط و مقید بر حکم به باطل است (ابن عابدین، ۱۴۱۵ق، ۵۰۲/۵). هم‌چنین برخی لغویون نیز از رشوه چنین برداشتی داشته‌اند (ابن اثیر، بی تا، ۲۲۶/۲).

علاوه بر دو تعریف جامع و کامل بالا تعاریف و تعبیر دیگری نیز از رشوه به چشم می‌خورد که البته بسیار به دو تعریف بالا نزدیک هستند و به‌نوعی زیرمجموعه آنها قرار می‌گیرند. در ادامه برخی از مهم‌ترین آنها ارائه می‌گردد:

۳. رشوه عبارت است از چیزی که به قاضی بذل می‌شود تا وی به نفع بذل‌کننده به باطل حکم کند یا به نفع او حکم نماید؛ اعم از آنکه حق باشد یا ناحق یا شیوه جدل با طرف مقابل را به او بیاموزد تا بر وی چیره گردد؛ خواه مبذول از سنخ مال باشد یا عمل،

از قبیل دوختن لباس قاضی یا گفتار، همچون ستایش قاضی و یا انجام دادن کاری از کارهای وی، مانند برآوردن نیازی از نیازهای او (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۲۳/۳-۲۲).
 ۴. رشوه مالی است که جهت حکم به قاضی داده می‌شود؛ هرچند به عنوان جُعل یا اجرت باشد (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ۱۷۲/۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۷/۴-۳۶).
 توضیح اینک:

قدر مشترک از تمامی تعاریفی که فقهای مذاهب اسلامی از رشوه ارائه نموده‌اند این است که رشوه در واقع مالی است که به قاضی داده می‌شود تا به نوعی حکم وی متمایل به دهنده آن مال شود. البته ممکن است در شرایط تحقق این عنوان و جریان حکم آن، اختلاف نظرانی میان فقها یافت گردد و اما به هر صورت معنای متبادر از رشوه همین است.

اما در باب مفهوم هدیه باید گفت:

هدیه، در لغت به معانی مختلفی همانند: ارمغان، پیشکش و آنچه به منظور بزرگداشت پذیرنده، بدون شرط باز دادن، ستانده و داده شود، آمده است.

در اصطلاح فقیهان نیز تعاریف متعددی برای هدیه به چشم می‌خورد؛ از جمله: مرحوم محقق آشتیانی در تعریف هدیه می‌فرماید: «و هی ما یبذله علی وجه الهبه لیورث الموده» (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۳۴).

بر اساس تعریف برخی دیگر، هدیه عبارت است از:

«مالی که به قاضی داده شود و صاحبش بدین وسیله محبت و دوستی‌اش را با او ظاهر نماید.» (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳ق، ۱/۴۲۳).

البته باید توجه داشت که تعریف اخیر، مربوط به هدیه قاضی است و گرنه، هدیه دادن عام، به قضاء قاضی اختصاص ندارد.

از تعاریف فوق به این نتیجه می‌رسیم که:

رکن اصلی و ماهیت حقیقی هدیه فقط «ایجاد دوستی و تکریم شخص مقابل» است؛ یعنی هر چیزی که به قصد دوستی و محبت و بزرگداشت طرف مقابل داده شود، هدیه محسوب می‌شود و اگر چیزی، به غیر از دواعی و انگیزه‌های مذکور به کسی پرداخت شود، هدیه نیست و باید تحت عنوانی دیگر قرار گیرد.

اقوال فقها در باب رابطه رشوه و هدیه قاضی

از فقهای مذاهب اسلامی در مورد رابطه میان رشوه و هدیه نظراتی متفاوت یافت می‌گردد. از جمع میان این اقوال دو رأی کلی به دست می‌آید که در نقطه مقابل یکدیگر هستند و در واقع کاملاً مخالف هم می‌باشند. با این توضیح که:

بر اساس قول اول رشوه و هدیه‌ای که قاضی دریافت می‌دارد موضوعاً واحد هستند و لذا دارای حکم مشابه می‌باشند و اما مطابق قول دوم، این دو با یکدیگر تفاوت موضوعی دارند و لذا نمی‌توان این دو را مشمول یک حکم دانست.

حال اگر رشوه و هدیه موضوعاً واحد باشند، در این صورت هدیه قاضی نیز تحت شمول حکم حرمت رشوه قرار خواهد داشت و بنابراین به دلیل منع و حظر از آن، مطابق آنچه اصولیون از شیعه و سنی بیان داشته‌اند، لاجرم باطل و فاسد نیز خواهد بود (غزالی، ۱۴۱۷ق، ۷۶). اما اگر قول دوم از اقوال فقها صحیح باشد و هدیه مشمول حکم حرمت رشوه نباشد، آن طور که اصولیون بیان داشته‌اند، به دلیل عدم وجود منع و حظر باطل یا فاسد نخواهد بود (آمدی، ۱۴۰۲ق، ۱۳۱/۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ۷۷؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۸۷).

لازم به ذکر است که میان حکم تکلیفی و حم وضعی هدیه به‌مانند هر عقد دیگری می‌تواند رابطه‌ای وجود داشته باشد که بحث بالا ناظر بر همین مطلب است.

در ادامه این دو قول تبیین و مورد تحلیل قرار خواهد گرفت:

نظر اول: برخی از فقها معتقدند که هدیه برای قاضی در حکم رشوه است و یا شاید حتی دقیقاً نوعی رشوه باشد.

با این توضیح که:

بر این اساس رابطه میان رشوه و هدیه قاضی در واقع به‌نوعی عموم و خصوص مطلق است. به عبارت دیگر هدیه موضوعاً نوعی رشوه به‌شمار می‌رود و داخل در عمومیت و شمول عنوان عام رشوه است و لذا لاجرم حکم رشوه که همان حرمت باشد را بر خود می‌گیرد. در واقع هدیه نوعی رشوه غیرمستقیم است و هبه‌ای است که راشی به قاضی می‌دهد تا نزد او محبوب گردد تا در موقع صدور حکم به نحو ناآگاه یا آگاهانه به سود وی رأی دهد.

نظر فوق را برخی از فقهای امامیه ذکر کرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۸/۱۵۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۳/۷۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰/۱۳۱). همچنین تعدادی از اهل سنت از حنابله (ابن-قدمه، بی تا، ۱۱/۴۳۶)، شافعیه (بکری دمیاپی، ۱۴۱۸ق، ۴/۲۶۳-۲۶۲؛ نووی، بی تا، ۲۰/۱۳۰) و حنفیه (کاسانی، ۱۴۰۹ق، ۷/۹؛ سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ۳/۳۷۴) نیز همین نظر را بیان داشته‌اند.

در واقع ایشان معتقدند که رشوه می‌تواند با عناوین مختلف و به طرق مختلف واقع شود. گاهی با عنوان اولیه‌اش یعنی همان رشوه و گاهی هم با عناوین دیگر همچون هبه یا بیع محاباتی یا صلح یا امثال اینها.

برای این قول ادله‌ای بیان شده است:

۱. عرف: عرف عموماً به هدایایی که قضات از دیگران (چه متخاصمین و چه حتی افرادی که نزد ایشان دعوایی ندارند) اطلاق عنوان رشوه را می‌کند. در نتیجه هدیه نیز مشمول ادله حرمت اخذ رشوه می‌باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۶/۴۴۸).

مردم عادی به‌طور کلی هدیه یا رشوه‌ای که قاضی دریافت می‌دارد را در یک معنا در نظر می‌گیرند و اساساً میان این دو تفاوتی قائل نیستند و اگر بر فرض معطی هدیه و یا خود قاضی اعلام کنند که مال اعطاء شده در واقع هدیه بوده و اصلاً به همین نیت و انگیزه داده و گرفته شده است، عرف این ادعا را نمی‌پذیرد و نهایت امر این است که می‌گوید این گونه اموال ماهیتاً همان رشوه هستند و تنها عنوان جعلی هدیه به آنها متصل شده است تا بدین ترتیب به نوعی سرپوش بر رشوه و پلیدی آنها گذارده شود. اما این عنوان جعلی باعث نمی‌شود که ماهیت رشوه تغییری کند.

۲. آن چیزی که ملاک تعیین و تمییز رشوه به‌شمار می‌رود، قصد معطی آن است و طبیعی است که در هبه و بیع محابات و امثال اینها به قاضی از سوی متخاصمین و یا کسی که احتمال بعدها نزد وی مرافعه‌ای ببرد، همیشه با همین قصد صورت می‌گیرد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ۳۴).

به قول یکی از فقهای شافعیه:

قاضی نباید خود را در معرض محابات و هدیه قرار دهد چرا که بعید است هدیه‌ای بدون نیت ایجاد تمایل در وی اعطاء گردد و اگر چنین شود بسیار بعید است که بتواند از این تمایل به معطی هدیه، حین حکم کردن جلوگیری کند (نووی، بی تا، ۲۰/۱۳۰).

در باب این دلیل باید گفت چون در واقع اگر مالی به صورت رایگان به قاضی اعطاء شود (چه عنوان هدیه و هبه را داشته باشد و چه در ظاهر از باب صلح باشد و یا محابات و امثال اینها) قطعاً به قصد ایجاد تمایل در قاضی روی می‌دهد، بنابراین مثل هر عمل حقوقی دیگری عامل تعیین‌کننده در اطلاق عنوان حقیقی بر این عمل، قصد و نیت و انگیزه عامل آن است و لذا این دسته از اموال اعطایی به قاضی به دلیل وجود این قصد، همان رشوه به‌شمار می‌روند؛ چرا که قصدی جز این از معطی آنها انتظار می‌رود.

در این مورد توضیحی لازم به ذکر است:

با کمی تأمل دریافته می‌شود هدایایی که قاضی اخذ می‌نماید از دو حال خارج نیست: یا یکی از بستگان و دوستان قاضی به وی هدیه می‌دهند (آن هم دوستانی که مسبوق به اعطای هدیه به وی بوده‌اند و یا دست کم اعطای این‌گونه هدایا میان ایشان غریب نبوده و انتظارش می‌رفته است) و یا اینکه فردی غریبه و یا حتی یکی از متخاصمین که نزد او دعوایی دارد و ویژگی مورد قبلی را ندارد.

در صورت اول از صور بالا باید گفت:

اصلاً این هدیه هیچ ارتباطی با منصب قضایی قاضی ندارد و شاید حتی طرح این مطلب که این‌گونه هدایا به نحوی به واسطه تصدی منصب قضاء از سوی قاضی به وی اعطاء می‌شود، صحیح نباشد و لذا اصلاً این‌گونه هدایا به قاضی بماهو قاضی (با در نظر گرفتن منصب قضایی وی) اعطاء نمی‌شود، بلکه در واقع در این مورد قاضی مثل هر فرد دیگری در اجتماع است که زندگی شخصی خود را دارد و در روابط خود با نزدیکان و دوستان خود هدایایی به‌واسطه همین دوستی و آشنایی می‌دهند و می‌ستانند و در نتیجه اصلاً این‌گونه هدایا از بحث خارج هستند؛ چرا که محل بحث، آن دسته از هدایایی هستند که به قاضی با در نظر گرفتن همین منصب وی اعطاء می‌شوند.

هم‌چنین می‌توان مصداقی دیگر نیز برای صورت فوق در نظر گرفت و آن اینکه: ممکن است شخصی به قاضی هدیه‌ای بدهد و اما از جایگاه و منصب وی مطلع نباشد. یعنی اصلاً نداند که فلان شخص، قاضی است و اگر این هدیه را به وی بدهد، ممکن است به وی متمایل شود و در آینده اگر دعوایی نزد وی ببرد، به سودش حکم خواهد کرد. این مورد نیز مشابه مورد قبلی است و از بحث خارج است، چرا که باز هم مال هدیه‌شده به قاضی بدون در نظر گرفتن جایگاه وی است.

اما درباره قسم دوم از هدایایی که قاضی دریافت می‌دارد باید گفت: این دسته از هدایای قاضی را افرادی می‌دهند که منصب وی را می‌شناسند و یا نزد وی دعوایی دارند و انتظار حکم او را می‌کشند و یا حتی در حال حاضر نزد او دعوایی ندارند و اما این احتمال را می‌دهند که در آینده کارشان به وی بیفتد و با این هدیه با وی مودتی ایجاد کنند و بدین ترتیب حکمش را به سود خویش منحرف نمایند. در این مورد باید گفت:

نباید غافل از این شد که اگر شخص قاضی بر منصب قضاء نمی‌بود و یا روزی از این منصب عزل گردید، آیا باز هم معطی این‌گونه هدایا، انگیزه‌ای برای اعطای آنها در خود می‌دید؟ آیا این هدیه صرفاً با توجه به مقام قضاء اعطاء نمی‌شود تا تمایلی در قاضی به معطی آنها رخ دهد؟

برخی از فقها نیز بیان داشته‌اند که اگر در ادله حرمت رشوه تأمل دقیق و در واقع تنقیح مناط صورت بگیرد، روشن می‌گردد که هدیه هم نوعی رشوه است، زیرا مناط حرمت اخذ رشوه برای قاضی، انصراف وی از حکم بر حق، به حکم بر باطل است و این دقیقاً موردی است که هدیه نیز منجر به آن خواهد شد (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۳۲).

مورد فوق در واقع بیان جهتی دیگر برای شمول عنوان رشوه بر هدیه قاضی است و این امر از طریق تنقیح مناط بین رشوه و هدیه می‌باشد. با این توضیح که علت تامه حرمت اعطاء رشوه به قاضی همین نیت بر تغییر حکم وی به سود راشی است و به نظر می‌رسد که این نیت در مورد هدیه نیز صادق است.

اما برخی از فقها از جمله مرحوم خوئی و همین طور مرحوم منتظری در نقد و پاسخ به اشکال استدلال چنین بیان داشته‌اند:

اولاً؛ غایت و نهایت محصول تنقیح مناط، ظن است و آن هم ظن غیرمعتبری که مشمول ادله حرمت عمل به ظن (و یا دست‌کم عدم اعتبار ظن) می‌باشد؛ ادله‌ای همچون:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛ و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند.» (یونس، ۳۶).

به هر حال مناط حرمت رشوه ممکن است صرفاً انصراف مذکور نباشد (خوئی، بی‌تا، ۲۷۱/۱).

توضیح اینک:

ممکن است علت حرمت رشوه فقط همین تأثیرگذاری در حکم قاضی و تغییر آن مطابق میل راشی نباشد و شارع مقدس بنا بر علتی دیگر اعطاء و اخذ رشوه را حرام کرده باشد. به هر صورت وجود چنان مناطی برای حرمت رشوه قطعی نیست تا با تنقیح آن و سرایت دادنش به هدیه (بر فرض که موضوعاً این مناط در هدیه قاضی نیز وجود داشته باشد)، بتوان حکم حرمت رشوه را به هدیه نیز سرایت داد و آن را مشمول این حکم قرار داد.

ثانیاً؛ این توهم که ادله حرمت رشوه شامل هدیه می‌شود نیز مردود است چون رشوه با هدیه فرقه‌های اساسی دارد و اصلاً موضوع این دو کاملاً با هم تفاوت دارد. در باب وجوه افتراق این دو در ادامه مفصلاً بحث خواهد شد، اما با این حال باید افزود:

هم‌معنا گرفتن رشوه و هدیه و در نتیجه مشمول یک حکم بودن آنها (آن طور که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه و امثال ایشان می‌فرمایند) در برخی اقسام هدیه به هیچ وجه جاری و ساری نیست، به‌ویژه وقتی هدیه بعد از صدور حکم توسط قاضی داده شود و یا مثلاً واقعاً قریه الی الله باشد و یا مثلاً صرفاً به داعی و انگیزه تشویق قاضی به حکم مطابق عدل و انصاف (منتظری، ۱۴۱۵ق، ۱۹۱/۳).

به این معنا که:

با قطع و یقین نمی‌توان گفت قصد دهنده هدیه حتماً و یقیناً همان قصدی است که از دادن رشوه دارد، یعنی همان قصد استمالت قاضی برای انحراف از حق و حکم به سود معطی رشوه یا در اینجا معطی هدیه.

به هر حال به نظر می‌رسد دلیل فوق‌الذکر مبنی بر اینکه هدیه و رشوه در یک معنا باشند و در واقع هدیه نوعی رشوه به‌شمار برود چندان قابل اعتنا نباشد و علاوه بر این، تنقیح مناط میان این دو نیز به دلیل ظنی بودن آن، با استناد به ادله عدم جواز عمل به ظن، حکم رشوه را به هدیه تسری نمی‌دهد.

هم‌چنین برخی فقهای شافعیه در این مسئله وجه دیگری برای قیاس میان رشوه و هدیه ذکر کرده‌اند و آن عبارت است از:

اخذ هدیه از سوی قاضی موجب انکسار قلب خصم می‌شود و لذا از این باب حرام است (شریبینی، ۱۹۵۸ق، ۲۶۶/۲۰؛ انصاری، ۱۴۱۸ق، ۳۶۸/۲۰).

با این توضیح که:

همان طور که اخذ رشوه موجب انکسار قلب طرف دعوی راشی می‌شود، هدیه نیز چنین است و این عامل مذکور را در خود دارد و وقتی طرف دیگر دعوی می‌بیند که میان قاضی و خصم چنین رابطه‌ای شکل گرفته که یکی هدیه می‌دهد و دیگری می‌ستاند، این احساس به وی دست می‌دهد که چه بسا عدالت اجرا نشود و قاضی به نفع معطی رشوه حکم نماید. لذا به واسطه وجود این علت در هدیه‌ای که قاضی می‌گیرد، باید حکم حرمت را از رشوه به هدیه نیز تسری داد.

این مورد نیز البته صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چرا که:

اولاً؛ چنین انکسار قلبی با اخذ هدیه قطعی نیست و این طور نیست که الزاماً طرف دیگر دعوی حتی بر فرض که از اخذ هدیه توسط قاضی مطلع هم بشود، این حالت برایش رخ بدهد و در واقع علت مذکور در این مورد نیز واقع شود.

ثانیاً؛ برخی از فقهای اهل سنت نیز در این مورد پاسخ و نقدی بر استدلال بالا تبیین نموده‌اند و آن اینکه: آن طور که برخی از حنفیه نیز بیان داشته‌اند، بر فرض که چنین هم باشد و واقعاً این انکسار مذکور هم حتماً رخ بدهد، باز نمی‌توان ادعا کرد که صرف انکسار قلبی طرف دعوی دلیل بر حرمت اخذ چنین هدایایی می‌شود و حتی بر فرض وقوع انکسار قلبی خصم و حتی حرمت وقوع آن، باز این حرمت به اخذ هدیه نیز سرایت کند و آن را هم حرام نماید (ر.ک: زیدان، ۱۴۰۹ق، ۱۲۲؛ سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۱۲۸/۱۶).

با این توضیح که:

دلیل قطعی و متقنی بر اینکه الزاماً هر عملی که موجب انکسار قلبی یکی از طرفین دعواست، بر قاضی حرام است، یافت نمی‌شود. هر چند که برخی امور برای قاضی کراهت دارد و از جمله اینکه باید مساوات را میان متخاصمین رعایت کند و هر عملی که مساوات فوق را بر هم زند و یا در یکی از متخاصمین چنین احساسی ایجاد کند (نحوه سلام کردن، مخاطب قرار دادن، قرار دادن جایگاه ایشان و...) بر وی کراهت دارد.

اما با این حال بر فرض انکسار قلب خصم دلالت بر حرمت اخذ هدیه بر قاضی ندارد؛ چرا که الزاماً انکسار قلب به معنای عدم رعایت مساوات نیست تا حتی حکم کراهت را بر خود بگیرد.

ثالثاً؛ باید گفت این دلیل اخص از مدعاست چون تنها موردی که در آن اخذ هدیه پیش از صدور حکم صورت می‌گیرد را شامل می‌شود و حال آنکه هدیه به قاضی تنها منحصر بر همین مورد نیست و ممکن است از سوی کسی جز متخاصمین و یا حتی پس از صدور حکم از ایشان بگردد و در این صورت دیگر انکسار موضوعاً منتفی است.

۳. هدیه حداقل مقدمه‌ای است برای رشوه و از آنجا که رشوه حرام است، این حرمت به مقدمه آن نیز سرایت می‌کند. به این معنا که اگر قاضی چنین هدیه‌ای را قبول کند ممکن است در آینده روزی به رشوه گرفتن بيفتد (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ۱/۲۴۶).

در واقع قاضی برای آنکه در آینده به دام رشوه نیفتد باید از دریافت هدیه هم خودداری کند و بلکه اصلاً اخذ هدیه برای وی حرام است تا باب رشوه برایش گشوده نگردد و در آینده به اخذ رشوه متمایل نگردد.

برخی فقهای حنابله و مالکیه از اهل سنت نیز در این مورد چنین استدلال می‌کنند: اخذ هدیه تنها برای شخص پیامبر ﷺ جایز بوده است، چرا که موجب مودت ایشان با امت اسلام بوده است و اینکه ایشان معصوم بوده و خوف درافتادن به دام رشوه را نداشته است و اما به جز ایشان مورد اول وجود ندارد و اما خوف افتادن به رشوه باقی است (ابن-قدامه، بی تا، ۳۷/۹؛ ابن فرحون، ۱۴۰۶ ق، ۱/۳۰).

همچنین از سوی برخی از فقهای اهل سنت نیز گفته شده است که عمر بن عبدالعزیز جواز اخذ هدیه برای را مختص به زمان پیامبر ﷺ می‌دانسته است (ابن عابدین، ۱۴۱۵ ق، ۵۱۳/۵-۵۱۲).

به علاوه اینکه:

بسیاری از فقها و به‌ویژه فقهای اهل سنت تولی عقود مالی از سوی قاضی را مکروه می‌دانند. با این استدلال که اگر قاضی مباشرت در عقود مالی کند در معرض محاببات و ارتکاب آن قرار می‌گیرد چون به هر حال مردم وقتی طرف معامله خود را قاضی می‌یابند معمولاً با وی محاببات می‌کنند و محاببات هم یقیناً به رشوه منجر می‌شود (نووی، بی تا، ۱۳۱/۲۰؛ سرخسی، ۱۴۰۶ ق، ۱۶/۷۷).

توضیح اینکه:

اخذ هدیه از سوی قاضی به طریق اولی و با قیاس اولویت باید حرام باشد، چرا که هدیه اگر رشوه نباشد، دست کم مقدمه آن به‌شمار می‌رود و وقتی تولی عقود مالی که

مقدمه بعیده رشوه است، کراهت دارد هدیه که مقدمه قریبه بدان است باید دست‌کم مکروه و یا حتی حرام باشد.

شاید بتوان به دلیل اخیر چنین اشکال وارد آورد که:

اولاً صرف وجود احتمال به حرام افتادن از جهت اخذ رشوه در آینده برای قاضی نمی‌تواند دلیلی موجه برای تحریم هدیه برای قاضی باشد. به هر صورت چنین ملازمه قطعیه‌ای در اینجا وجود ندارد و ممکن است قاضی با اخذ چنین هدایایی الزاماً به حرام هم نیفتد و شاید بسیاری از قضات هم باشند که هدیه گرفتن چنان بلایی بر آنها نیاورد (اخذ رشوه). بنابراین اصلاً مقدمه بودن اخذ هدیه برای رشوه گرفتن قاضی مسلم نیست تا این حرمت بدان سرایت کند.

ثانیاً قضات ممکن است قضات منصوب حاکم اسلامی باشند و یا قضات تحکیم (که تمام صفات قاضی منصوب را دارند به‌جز نصب از سوی امام). در هر دو صورت فوق، قاضی باید از صفت عدالت برخوردار باشد.

حال وقتی قاضی دارای ملکه عدالت شد، دیگر با گرفتن هدیه به همین سادگی این ملکه از وی برداشته نمی‌شود تا به دام رشوه بیفتد و این طور نیست که این ملکه صرفاً به خاطر اخذ یک هدیه از بین برود. به هر حال قاضی چه هدیه بگیرد و چه نگیرد، ممکن است به واسطه منصب قضاء به وی پیشنهاد رشوه بشود و در آن صورت هم در معرض رشوه است و اگر قرار باشد هدیه گرفتن به این دلیل حرام باشد که در روحیه قاضی تأثیر می‌گذارد تا رشوه بگیرد، باید بسیاری دیگر از امور نیز بر قاضی حرام باشد و فی‌المثل او را به‌طور کامل از مراد با مردم عادی منع کرد و حتی در ارتباطش با نزدیکان و خویشان وی نیز احتیاط کرد که مبادا باب رشوه بر وی گشوده گردد.

این نکته را برخی از فقها و از جمله فقهای زیدیه متذکر شده‌اند (احمد مرتضی، بی‌تا، ۳۳۳/۴).

نظر دوم: رشوه و هدیه مطلقاً با یکدیگر متفاوت‌اند و لذا حکم آنها نیز باید متفاوت باشد.

این نظر را بسیاری از فقهای امامیه (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۷۵/۱۳؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۴۶/۱؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ۳۳).

هم‌چنین برخی از فقهای اهل سنت نیز قائل بر همین قول هستند. از جمله می‌توان به - ویژه تعدادی از فقهای مالکیه (دسوقی، بی‌تا، ۱۴۰/۴) و البته برخی از فقهای حنفیه (از جمله: ابن‌نجیم، ۱۴۱۸ق، ۴۴۱/۶) را نام برد که این رأی را مطرح نموده‌اند. با این توضیح که:

این دو موضوعاً با یکدیگر تفاوت دارند و رابطه‌شان تباین است و لذا دیگر نمی‌توان هدیه را مشمول حکم حرمت رشوه قرار داد. البته همان طور که ذیل قول قبلی آمد، تشابهاتی میان این دو مال اعطایی به قاضی وجود دارد، اما به هر حال این دو یکی نیستند. به عبارت دیگر میان رشوه و هدیه وجوه تمایزی وجود دارد که با کمی تأمل در آنها تفاوت موضوعی این دو با هم ثابت می‌شود. در این مورد فقهای مذاهب اسلامی این تفاوتها را ذکر نموده‌اند که در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. غرض از رشوه جلب محبت قلبی قاضی است برای حکم به سود راشی و اما در هدیه چنین نیست و غرض اصلی قربة الی الله و یا ایجاد مودت و محبت است یا حتی گاهی بدون هیچ داعی خاصی صورت می‌گیرد. گاهی هم با نیت تعظیم و تکریم مقام قاضی به خاطر صفات کمال یا علم و ورع و تقوای وی است. بنابراین میان این دو قطعاً تفاوت و تباین وجود دارد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷ق، ۴۴۸/۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۷۵/۱۳).

در واقع آن طور که برخی می‌گویند: رشوه برای حکم است و در ازاء آن داده می‌شود و اما هدیه برای ایجاد حبّ محرک بر حکم موافق خواسته‌اش انجام می‌شود (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۴۶/۱؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ۱۳۲/۱).

توضیح اینک:

بر خلاف آنچه ذیل دلیل دوم از قول قبلی مطرح شد مبنی بر اینکه الزاماً هدیه و رشوه هر دو به یک نیت به قاضی داده می‌شود، در حالت عادی هدیه را به نیتی به جز انحراف در حکم قاضی به سود خویش می‌دهند و هرچند که ممکن است در برخی موارد کسی حقیقتاً نیت دادن رشوه به قاضی را داشته باشد و اما با عنوان هدیه بدهد تا قبح آن را با عنوان هدیه تعدیل نماید. به هر صورت اگر چنین موردی اتفاق بیفتد، دیگر مال اعطایی به هیچ وجه هدیه محسوب نمی‌گردد تا از حکم آن بحث شود و این مال بدون تردید رشوه به‌شمار می‌رود که حکم آن روشن است.

۲. برخی از فقهای اهل سنت نیز در بحث از تباین رشوه و هدیه استدلال جالب توجهی مطرح نموده‌اند: رشوه راجع به معامله و مقابله بین مال رشوه و حکم است و در واقع با شرط معاونت و کمک به قاضی داده می‌شود و این بر خلاف هدیه است که می‌تواند به داعی قربه الی الله باشد یا به خاطر وجود رابطه شخصی با قاضی یا برای قضاء حاجتی و یا به خاطر تصدی منصب قضاء و نه اینکه چنان مقابله‌ای میان مال هدیه‌شده و حکم به سود معطی آن وجود داشته باشد (ابن‌نجیم، ۱۴۱۸ق، ۴۴۱/۶).

توضیح اینکه:

بین هدیه و رشوه تفاوت جوهری و ماهوی وجود دارد و دارای مصداق واحدی نیستند؛ به عبارت دیگر، تفاوت بین هدیه و رشوه، همانند تفاوت بین بیع و هبه غیرمعموضه است. بنابراین، رشوه یک نوع معامله به‌شمار می‌رود و در قبال حکم یا انجام کاری، به قاضی می‌دهند. در حالی که هدیه، تملیک مجانی است و در مقابل آن چیزی جز ایجاد محبت و مودت، وجود ندارد.

به قول یکی از فقها: «رشوه، آن است که اولاً و ابتدائاً برای رسیدن به حکم داده می‌شود و هدیه، به عطیه‌ای گفته می‌شود که بدون ذکر هدف باشد و یا به عطیایی که هدف از آن ایجاد مودت و نزدیک شدن به آن و یا تقرب الی الله پرداخت گردد، گفته می‌شود.» (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۳۲۳/۱۷).

در واقع در اینجا نکته مهم آن است که نیت اصلی در مورد اعطای هدیه به قاضی، کمک و معاونت بر حکم به سود معطی هدیه قید عقد نیست تا آن را باطل کند، چون حرمت مال نیاز به دلیل دارد و این مورد دلیل حرمت تلقی نمی‌شود. به عبارت دیگر هدیه‌ای که به قاضی داده می‌شود، می‌تواند در قالب عقود تبرعی و رایگان همچون هبه، صلح و یا هر عقدی که به صورت محاببات انجام شود و امثال اینها به قاضی اعطاء شود. حال الزاماً این طور نبوده است که در ضمن چنین عقدی شرط شود که این مال تنها به نیت به قاضی داده می‌شود که او هم متعهد شود بر اینکه به سود وی حکم کند و یا حتی این مورد، عوض چنین عقدی باشد؛ که اگر چنین باشد دیگر چنین عقدی هبه یا امثال آن نیست و تبدیل به رشوه می‌شود.

بنابراین وقتی موضوعاً میان رشوه و هدیه تفاوت و تباین وجود داشته باشد، دیگر نمی‌توان هدیه را تحت عنوان رشوه داخل کرد و یا اینکه آن را مشمول ادله حرمت رشوه

قرار داد، چرا که اصلاً هدیه تخصصاً و موضوعاً از شمول این ادله خارج است و حکم این ادله (همان حرمت) را بر خود نمی‌پذیرد.

در نتیجه می‌توان گفت:

وقتی شخصی نزد قاضی دعوایی دارد و با این فرض بدون اینکه قصد و غرض اعطای هدیه برای تودد و جلب محبت صرف وی باشد، هدیه به او بدهد، در این صورت دیگر به خاطر فقدان قصد و اراده‌اش بر دادن هدیه نمی‌توان مالی که به قاضی می‌دهد را مباح در نظر گرفت؛ به عبارت دیگر مال مذکور دقیقاً اوصاف رشوه را پیدا می‌کند، ولو اینکه عنوان هدیه بر آن بار شود. در واقع شخص معطی حقیقتاً دارد به قاضی رشوه می‌دهد و اما عنوان هدیه را برای آن جعل می‌کند و صرف وجود عنوانی جعلی برای این‌گونه اموال، حکم آنها را به حلیت و اباحه تبدیل می‌کند، چرا که عامل تعیین‌کننده در این زمینه قصد و اراده واقعی معطی است و نه عنوانی که خودش بر عملش اطلاق می‌کند. البته معمولاً هم در اغلب مواقع شخص معطی رشوه را به همین نیت به قاضی یا دیگر عمال حکومتی می‌دهد و حتی در عرف و همین طور میان عوام نیز وقتی هدیه با این توضیحات مذکور اعطاء می‌گردد، آن را نوعی رشوه در نظر می‌گیرند و از این رو آن را ناجایز می‌شمردند.

حال وقتی چنین مالی ماهیتاً رشوه به‌شمار برود، در این صورت قطعاً و یقیناً مشمول حکم رشوه یعنی حرمت اعطاء و اخذ در حالت عادی خواهد بود، مگر آنکه این مال به خاطر وجود مصلحت اعطاء گردد و یا به عبارت دیگر معطی راهی جز همین اعطاء برای نیل به حق خویش نداشته باشد.

نتیجه بحث اینکه:

به نظر نمی‌رسد که تمام اقسام هدیه مطلقاً تحت شمول عنوان رشوه قرار بگیرد و لذا نمی‌توان بدین دلیل که نوعی رشوه محسوب می‌شود، حکم بر حرمت تمامی اقسام هدایایی داد که قاضی اخذ می‌کند. البته ممکن است بتوان دلایل دیگری بر حرمت مطلق تمام اقسام این‌گونه هدایا برای قاضی متصور بود (کما اینکه بسیاری از فقها نیز چنین دلایلی از ادله منقول و غیرمنقول ارائه نموده‌اند) و اما به هر صورت این حرمت نمی‌تواند از این جهت باشد که هدیه همان رشوه است و در حکم آن. با این حال نکته شایسته توجه در اینجا آن است که آن‌طور که از اقوال فقها و ادله ایشان در باب حکم اخذ هدیه از سوی قاضی

برداشت می‌شود، عامل تعیین‌کننده در بحث از حکم هدیه برای قاضی، همین رابطه میان رشوه و هدیه است. یعنی اگر هدیه را نوعی رشوه بدانند، حکمش از نظر ایشان حرمت است و در غیر این صورت به احتمال بسیار حکم بر عدم حرمت آن می‌دهند.

شاید تمامی تفصیلاتی که میان فقها نسبت به حکم اخذ هدیه برای قاضی وجود دارد نیز از همین جهت باشد؛ به عبارت دیگر در واقع اجمالاً تردید و اختلافی میان ایشان نسبت به حرمت آن دسته از هدایایی که به قاضی داده می‌شوند و اما در باطن امر به نیت و داعی رشوه (و یا دست‌کم به قصد ایجاد تمایل در قاضی به خود) هستند وجود ندارد و همین طور این نکته که اگر مال مذکور حقیقتاً به قصد هدیه و جلب محبت و مودت صرف اعطاء شود، به صورت حقیقی عنوان هدیه را می‌یابد و از این رو حکم اباحه را می‌یابد. با این حال از سوی ایشان ملاکهای متفاوتی برای تشخیص و تمیز این دو قسم اعطای مال ارائه گردیده است و در واقع هر یک طریقی را برای این امر تبیین نموده‌اند.

از برخی از ادله قائلان حرمت مطلق اخذ هدیه برای قاضی از امامیه (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۷۵/۳) و همین طور اهل سنت (نوی، بی‌تا، ۱۳۰/۲۰؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۲۶۷/۲-۲۶۶؛ بهوتی، بی‌تا، ۴۰۱/۶؛ سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۸۲/۱۶) این مطلب به دست می‌آید که ایشان بر این باورند هدیه برای قاضی در واقع نوعی رشوه به‌شمار می‌رود و از این رو قائل بر حرمت مطلق آن هستند؛ با این توجیه که چه دلیل و انگیزه‌ای جز این برای معطی وجود دارد که به واسطه مقام و منصب قاضی والی به وی بدهند و از او انتظار و توقع داشته باشند که ولو به ناحق به سود ایشان حکم کند؟ این اگر دقیقاً به معنای رشوه نباشد، دست‌کم مشمول حکم حرمت آن خواهد بود (دلیلی که پیش‌تر ذیل ادله قائلان بر داخل بودن هدیه در عنوان رشوه نیز مفصلاً از آن بحث شد).

همین طور حتی قائلان بر حرمت اخذ هدیه از سوی قاضی از امامیه (خویی، بی‌تا، ۲۶۹/۱؛ منتظری، ۱۴۱۵ق، ۱۹۰/۳) و همین طور فقهای اهل سنت (انصاری، ۱۴۱۸ق، ۳۶۹/۲۰-۳۶۸؛ سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ۳۷۴/۳؛ ابن‌قدامه، بی‌تا، ۴۳۶/۱۱) نیز آن‌گونه که از بیان ایشان برداشت می‌شود (به‌ویژه اینکه در واقع برای این جواز دلیل مثبت چندان نیز ارائه نکرده‌اند) معتقدند الزاماً نمی‌توان یقین داشت که مال اعطایی عنوان رشوه را دارد و اما مشخص است این نکته را قبول دارند که اگر قصد و نیت معطی حقیقتاً رشوه باشد، مال مذکور عنوان رشوه و یا حکم آن را پیدا خواهد کرد.

به عبارت دیگر به طور کلی قصد و نیت معطی مال در تعیین ماهیت آنچه که صورت گرفته است نقش اساسی دارد و این مطلبی است که بسیاری از فقهای اسلامی در قواعد فقه نیز طی بحث مفصلی ذیل قاعده فقهی «العقود تابعه للقصود» بدان پرداخته‌اند (شهید اول، ۱۴۰۰ق، ۱/۱۰۲-۱۰۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۳/۱۳۵).

نتیجه

حاصل آنکه در مورد رابطه هدیه و رشوه‌ای که قاضی اخذ می‌نماید، دو نظر کلی میان فقهای مذاهب اسلامی یافت می‌گردد. برخی معتقد بر وحدت موضوعی این دو هستند و برخی دیگر میان این دو تمایز قائلند. پس از بررسی ادله دو قول فوق‌الذکر این نتیجه حاصل می‌شود که:

به نظر می‌رسد باید میان اموالی که با عنوان هدیه به قاضی اعطاء می‌شوند نوعی تفاوت و تمایز قائل شد و چنین گفت که اگر این اموال بابت حاجتی مباح و به داعی و قصدی از جمله ایجاد تودد و جلب محبت صرف به قاضی اعطاء شوند (ولو از سوی متخاصمین هم که باشد) نمی‌توان آنها را به معنای رشوه و یا در حکم رشوه در نظر گرفت و حکم حرمت بر آنها بار نمود. اما اگر قصدی جز قصد بالا از اعطای مال در کار باشد و مثلاً به داعی رشوه و یا حتی کمتر از آن، به قصد ایجاد تمایل در قاضی برای صدور حکم به سود معطی باشند قاعداً باید آن را حرام و نامشروع در نظر گرفت.

حال اگر معطی هدیه و قاضی حقیقتاً هدیه را با نیت و غرض رشوه می‌دهند و می‌ستانند، در این صورت دیگر مال مذکور عنوان هدیه پیدا نمی‌کند بلکه دقیقاً عنوان رشوه را بر خود می‌گیرد، چرا که در این صورت این مال واقعاً به قصد رشوه داده شده است و نیت معطی هم همان است و قاضی هم از این قصد مطلع است و دیگر وجهی برای هدیه دانستن آن باقی نمی‌ماند. البته این مورد نیز ممکن است بسیار رخ دهد و شخص در واقع به جای آنکه رشوه را به نام رشوه بدهد و از قاضی تغییر حکم به سود خویش را مطالبه کند، به او مالی از باب هدیه می‌دهد و اما نیتش واقعاً رشوه بوده است و همان انتظاری را از قاضی دارد که اگر رشوه می‌داد، از او داشت. این شاید یکی از راههای نفوذ در قاضی و دستگاه قضایی باشد. لذا می‌توان گفت که رابطه میان رشوه و هدیه نوعی رابطه عموم و خصوص من وجه است. بنابراین بعضی از اقسام هدیه، بدون تردید رشوه نیستند؛ مانند هدایایی که به انگیزه ایجاد تودد و جلب محبت صرف به قاضی داده می‌شود اما بعضی از

اقسام هدایا، واقعاً رشوه هستند؛ مانند هدایایی که برای رسیدن به حکم و یا تزیین حقوق دیگران پرداخت می‌شود؛ زیرا وقتی هدف از دادن هدیه، رسیدن به حکم حاکم باشد، هیچ فرقی با رشوه، جز در نامگذاری ندارد.

به هر صورت به نظر می‌رسد بحث از رابطه میان رشوه و هدیه در باب تشخیص حکم اخذ هدیه برای قاضی جای تأمل بسیار دارد. با این توضیح که: اگر هدیه و رشوه موضوعاً واحد باشند در این صورت اخذ هدیه از سوی قاضی همان حکم اخذ رشوه از سوی وی را دارد و مطلقاً حرام است. اما اگر قول دوم صحیح باشد و این دو در برخی موارد دارای موضوع واحد نباشند، حکم حرمت رشوه الزاماً به اخذ هدیه سرایت نمی‌کند و باید دیگر دلایل قائلان حرمت اخذ هدیه را مورد بررسی قرار داد. در ضمن همان طور که فقهای مذاهب اسلامی مفصلاً بیان داشته‌اند، به جز دلیل مذکور در این مقاله (وحدت موضوعی رشوه و هدیه و تسری حکم حرمت رشوه به هدیه قاضی)، دلایل دیگری نیز برای اثبات حرمت اخذ هدیه برای قاضی ارائه شده است که بحث از آنها مجال دیگری می‌طلبد.

فهرست منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایه الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ١٤٠٩ق.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر، *کتاب القضاء*، قم، زهیر، ١٤٢٥ق.
- آمدی، ابوالحسن، *الاحکام*، ریاض، المکتب الاسلامی، ١٤٠٢ق.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهایه فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، اسماعیلیان، بی تا.
- ابن عابدین، محمدامین بن عمر، *رد المحتار علی الدر المختار*، بیروت، دارالفکر، ١٤١٥ق.
- ابن فرحون، ابراهیم بن علی، *تبصرة الحکام فی أصول الأفضیة*، قاهره، مکتبه کلیات الأزهریة، ١٤٠٦ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم، *البحر الرائق*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
- احمد مرتضی، شرح *الازهار*، صنعاء، مکتبه غمضان، بی تا.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، *کتاب المکاسب*، قم، کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ١٤١٥ق.
- انصاری، زکریا بن محمد، *فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
- بکری دمیاطی، ابوبکر بن محمد، *اعانه الطالبین علی حل الفاظ فتح المعین*، بیروت، دارالفکر، ١٤١٨ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، *کشاف القناع عن متن الإقناع*، ریاض، مکتبه النصر الحدیثه، بی تا.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ١٤٠٩ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه (فی المعاملات)*، بی جا، بی تا.
- دسوقی، محمد بن عرفه، *حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير*، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، بی تا.
- زیدان، عبدالکریم، *نظام القضاء فی الشریعه الإسلامیه*، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦ق.
- سمرقندی، محمد بن احمد، *تحفه الفقهاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٤ق.
- شربینی، محمد بن احمد، *معنی المحتاج الی معرفه معانی ألفاظ المنهاج*، قاهره، مطبعه مصطفی البابی الحلبي، ١٩٥٨م.
- شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.

- همو، *القواعد و الفوائد*، قم، حکیم، ۱۴۰۰ق.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *الروضه البهبه فی شرح اللمعه الدمشقیه*، قم، داوری، ۱۴۱۰ق.
- طباطبایی، سید علی بن محمد، *ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام*، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیه‌السلام، ۱۴۱۸ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، *العروه الوثقی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق.
- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- غزالی، محمد بن محمد، *المستصفی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعه (القضاء و الشهادات)*، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، ۱۴۲۰ق.
- فیومی، احمد بن محمد مقری، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم، دارالرضی، بی‌تا.
- کاسانی، ابوبکر، *بدائع الصنائع*، پاکستان، المکتبه الحیبیه، ۱۴۰۹ق.
- کاشف الغطاء، حسن، *انوار الفقاهه (کتاب القضاء)*، نجف، مکتبه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، قم، سیدالشهداء علیه‌السلام، ۱۴۰۳ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیه‌السلام، ۱۴۱۴ق.
- منتظری، حسین علی، *دراسات فی مکاسب المحرمه*، قم، تفکر، ۱۴۱۵ق.
- موسوی بجنوردی، سید محمدحسن، *القواعد الفقهیّه*، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، *فقه القضاء*، قم، بی‌تا، ۱۴۲۳ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- زراقی، احمد بن محمد، *مستند الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیه‌السلام، ۱۴۱۵ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *المجموع*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.